



۲۰۲۲/۰۳/۳۰



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## حاکمیت جنون در تحت نام دین و نژاد!



«آدم تخیلی برای خود دروغ می گوید، دروغگو فقط به دیگران»  
"فریدریش نیچه"، فیلسوف آلمانی و کلمه شناس باستانی (۱۸۴۴-۱۹۰۰).

اخیراً درین تلویزون کسی به نام، "داریوش احمدی" با «گلبدین حکمتیار»، «امیر» «حزب اسلامی افغانستان»، مصاحبه داشته است. درین مصاحبه برداشتی ارائه شده است، که گویا، در قریب اضافه از "هفت ماه" قبل، در افغانستان "تحولی" رخ داده است که "خلاف انتظار" برای همه، بوده است. اما اینکه این "تحول" چه تحول بوده است و چگونه، در چه قدم های تدریجی، با چه نوع اقدامات سرپوشیده و علنی بوقوع پیوسته است، روشن نمی سازند. اینها اگر در برداشت "خلاف انتظار" "راست" می گویند، ما "لغت و نفرین به دروغگویان حرفوی" و "مستخدمان جنگ نیابتی" می فرستیم. از صحبت ها و گفتار "گلبدین حکمتیار" چنین، انتباه خیره و تاریک حاصل شده می تواند که چون حاکمیت فعلی "طالب" برای او، مطبوع است، پس "همه" باید به "این" گروه "بیعت" کنند. از دید او و اوامر او، دیگر راهی وجود ندارد. فقط بعضی تذکراتی هم داشته است، که درین "دیکتاتوری جدید دینی" فقط، طبق طرح او یک راه "حل افغانی" باید در پیش گرفته شود و با تدویر "انتخابات"، به تصور او "یک مرجع عالی تصمیم گیرنده" تشکیل شود. او حکومت "مشابه به حکومت قبلی" را نمی خواهد. دیموکراسی را "رد" می کند، اما انتخاباتی را می پذیرد، که فقط او و سائر افراتیون "اسلامی" دور و پیش او، انتخاب شده بتوانند. قدرت "دولتی" باید در اختیار همین ها باشد، زیرا او همین "قدرت یک دست" را ترجیح می دهد. به دیگران احتیاج نمی بیند. او درین گفتار خود هم چنان از یک "شورای مقتدر به نمایندگی "ملت" حرف می زند، اینکه، کی و چگونه برای تشکیل چنین یک نمایندگی



اقدام کند، نه گفته است. او و هواداران او، مفهوم "ملت" را با "امت" مسلمان" هم یکی می دانند. می توان چنین الهام گرفت که اینها، فقط "حاکمیت یک دین" و "یک نژاد" را می خواهند، چنین برملا می گردد که بطور مثال هموطنان اهل هنود را که اتباع کشور ما اند، نمی بینند. این "گلبدین حکمتیار" پس از اینکه از "مخفیگاه" خود به "کابل"

آمده، یک مفهوم دیگری را هم "اختراع" کرده است و بر طبق برداشت "ذهنی" او "احزاب" و "اشخاص تأثیر گذار" روی زبانش ریشه گرفته است، که خودش را ازین "تأثیرگذاران" می شمارد و برای او خیلی مهم است. به ارتباط اصطلاح "تحول" "خلاف انتظار" قبل از همه با مراجعه به همه خوانندگان محترم، اظهار مشترک فیلسوفان مشهور

جهان را تکرار می کنیم، که می گفته اند، "گذشته پیش چشمان است"، هیچکس آنرا تغییر داده نمی تواند. در برابر وقایع گذشته و اعمال جرمی که توسط افراد و یا حکومت انجام یافته است، باید هرکس و هر متهم، خود جوابگو باشد و در برابر نظم اجتماعی، باید خود تصفیۀ حساب کنند، اما بر طبق قانون دولت. زیرا انجام «جرم» توسط یک فرد، بر دیگری بار شده نمی تواند و هم اینکه «قتل انسان» هم بخشودنی و فراموش شدنی نیست. مصاحبه، درین شرایط



طالبان به افغانستان تمساح سرچیه خرخوی  
**Muhammad Tahir Muhibbi**  
 اصلا دا انترنیت باید مطلق بند سی.  
 دا د کفر، الحاد او فسق دروازه ده،  
 امارت باندي یی بدول لکه د  
 ماینسین لمونخ داسی فرض دی

با کسی صورت می گیرد، که در مدت زمان قریب ۵۰ سال گذشته در «بحران» اخیر افغانستان، در نقش یک مستخدم وفادار به «قدرت های بیرونی» و «بزرگ» قرار داشته و در «جنگ نیابتی» فعال و دخیل بوده است، که در عین حال بنا بر دستور او و اشتراک او، به زندگی هزاران انسان، نقطه پایان گذاشته شده است و ویرانی های عظیمی را هم در کشور باعث شده است. چه اعتماد نسبت به حرف و عمل او می تواند باقی مانده باشد. مصاحبه کننده که نسبتاً جوان معلوم می شود، شاید واقف باشد، که همین «امیر حزب اسلامی»، در موضعگیری و نقش یک

افراطی «بنیادگرای اسلامی (سنی)» تبارز نموده، با رهبران "طالب" "القاعده" و سائر "افراطیون" در کشورهای اسلامی و "آی اس آی"، که آخری در حقیقت پدر اصلی این "حرکت" شمرده می شود دارای پیوند های عمیق می باشد. اینرا هم "گلبدین حکمتیار" خود می داند، که "آی اس آی" زمانی، به سازماندهی "حرکت طالبان" متوسل شده است، که او در مأموریتی که در جنگ داخلی "آی اس آی" و دیگر متحدان، به او سپرده بودند، ناکام شناخته شد. درین نقشه ها که، طبق معمول با مهر "جنگ های سرپوشیده" نشانی می گردد و در عین حال "جنگ های نیابتی" نیز می نامند، چراغ "سبزی" را هم ایالات متحده آمریکا برای آنان روشن ساخته بود. او با همه حلقات "افراطی"، "تروریستی" متحد بوده، حتی اعمال "انتحاری" را که در نتیجه، انسانهای بی گناه به قتل می رسیده اند، بخاطر "الله"، "روا" دانسته و بر حسب "عقیده"، تا امروز در جمله شروط "جهاد مقدس" خود، می داند. از دید او و سائر "افراطیون" هم عقیده او، باید مخالفین عقیده او "کشته" شوند. او و همه یارانش «ارزش های کلتوری»، «رسوم و عنعات» را هم با «عقاید دینی» مخلوط ساخته، تعمیل و استفاده ازین ارزشها را برای هر فرد، می خواهند شامل امریه های جبری «دولتی» بسازند و برای تسلط کامل بر کشور، «دولت دینی» می خواهد، نه اینکه انسان «آزاد» به خواست و اراده خود، فرائض دینی خود را خود بسر رساند، بلکه در مطابقت با کنترل "حاضری" مانند مأموریت های دولتی، تحت کنترل آنها باشد. فرد باید اجازه نداشته باشد که زندگی روزمره خود را، خود آنتوری که می خواهد، به پیش ببرد، بدون اینکه، به کس دیگری هم صدمه وارد کند. این شخص مانند دیگر مبلغین آن، دولت "سیکولار" را دور از عقل و منطق، "بی دین" می خواند. کلید حل تمام مسائل حیاتی را در جیب خود حس می کند. به همین ترتیب بر "دیموکراسی" مهر "غربی" و بیگانه با "اسلام" می کوبد و مردود می شمارد. با ادعای اینکه تمام سیستم های "قبلی"، بشمول رژیم های که نام "دیموکراسی" را بر نظام تعیین کرده بودند و بر حسب ارزیابی او برای جامعه افغانستان مفید نیافته است، رد می کند و فقط رژیم طبق دلخواه خود را که بر آن "لوحه اسلامی" نصب شده باشد، می طلبد. او تأکید می ورزد که "قدرت باید در یک دست" باشد و "تسلط" این گروه "جنگی طالب" را برای "نظام اسلامی" مساعد می داند، زیرا "آی اس آی" و "سی آی ای" را هم در عقب خود دارند. نویسنده متمایل نیست که بر اختلافات او با رژیم های قبلی تبصره کند، زیرا هیچگاه نمی خواهد ازین و یا آن شکل حکومت های گذشته حمایت کند. اما آنچه قابل ذکر است، اینست که این شخص مانند سائر افراطیون، حتی در استعمال مفاهیم و

ترمیولوژی های سیاسی، مانند یک "باندیت" عمل می کند. ضمن آنکه بر رژیم "بیست ساله" که گویا "سرمایگذاری" شده بود، اعتراض نموده و "ناکاره" دانسته است، در گفتار پراکنده "حکومت ائتلافی" را هم "رد" می کند (کدام ائتلاف؟). "لویه جرگه" را "رد" می کند و بر آن مهر پلان "امریکا" می کوبد. در عین حال "سیستم فدرالی" را هم "رد" می کند. "سوسیالیز اسلامی"، "فدافی"، "دوست قدیمی خود را فراموش کرده است. او در افاده های خود تمام تنظیم های "جهادی" را "احزاب سیاسی" افاده می کند. در صورتی که با "دیموکراسی" مخالفت نموده، حکومت "سیکولار" را هم، "بی دین" تعریف کند، نزد او ممکن "حکومت ائتلافی" فقط مانند گذشته، به مهوم "تقسیم چوکی ها" بین این "باندها" باشد. نویسنده برای او و پیروانش توصیه می کند، که اگر قادر باشند، کمی سیستم های سیاسی را تحت مطالعه قرار دهند و درک کنند، که احزاب در جوامع دیگر، در چه موقف اند. چه تعهد هر یک از احزاب به مردم خود می سپارند. آنچه به نام "ائتلاف" در صورتی که هدف از (coalition) باشد، فقط زمانی مطرح شده می تواند که در یک کشور، نظام "دیموکراسی" قبول شده باشد که احزاب نخست "آرای مردم" را از طریق انتخابات حاصل کنند. در قوانین همچو دولت ها، احزاب را مکلف می سازد، در صورتی که یک حزب آرای لازم و کافی را برای حکومت کردن نداشته باشد، حزبی که بزرگترین آرا را داشته باشد، باید تلاش ورزد تا با احزاب دیگر "ائتلاف" کند، در صورتی که تمام اهداف تعیین شده را نمی تواند بسر رساند، باید از بعضی مندرجات صرف نظر کند و برای حزب دیگر شانس دهد، که آن حزب هم در رشد اجتماعی و اقتصادی سهم گیرد. این چنین "ائتلاف" یک عقد قرارداد را ایجاب می کند، که تمام اتباع و رأی دهندگان از آن مطلع می شوند و بر طبق آن هم، جامعه نتایج کار آنها را می بینند. "گلبدین حکمتیار" می خواهد، رژیم خود را خود اعمار کند و دیگران باید، بدون تأخیر به آن حاکمیت و رهبری دلخواه او "بیعت" کنند. وقتی "ژورنالیست" از او در باره "حاکمیت" تسخیر کنندگان" مسلح "طالب" می پرسد، او در جواب این حاکمیت را "بهتر" از قبل می داند. همین او بوده است، که بنابر وظایف "همبستگی بین المللی اسلامی" خود که در برابر "جهان اسلام" مدعی بوده است، که به افراد خود وظیفه داده است، تا در سال ۲۰۰۱م «اوساما بن لادن» را از صحنه "جنگ" نجات دهند. رابطه او با "آی اس آی" و "سی آی ای" قبلاً بر ملا بوده است. همین او بوده است که "حامد کرزی" را هم در آغاز دهه نود "قرن بیست" که در "جنگ داخلی" تنظیم های "جهادی"، تنظیم او دست دراز داشته است، از جنگ های کابل نجات دهد و سالم به پاکستان برساند. در جنگ های قبلی، لقب «قصاب کابل» را هم کمائی کرده است. این هر دو مانند سائر "موظفین" و "مبلغین" دستگاه های قدرت های بزرگ، که بازیگران اصلی شمرده می شوند، "افغانستان" را وارد مرحله "تازه سیاسی" می دانند. اینکه این "مرحله تازه" را چه نوع "تعریف" و بررسی می کنند، نزد خود آنها، محفوظ مانده است. اما واقعیت اینست که گروه "تسخیر کننده" با تمام "رهبران" و "حامیان" آنها معلوم است. این گروه ها و رهبران آنها "حاکمیت جنون در تحت نام دین و نژاد" را "برقرار" می خواهند. بدون اینکه با تفصیل لازم، ابعاد و دورنمای این "دیکتاتوری" را افشاء کرده باشند، در حالی که مردم عوام نمی دانند، که ۱۴۰۰ قبل، اسلام در چه شرایطی و نخست در کجا و بطور دقیق، بر اساس چه ارزش ها و معیارها، نظم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را تهداب گذاشته بودند. اقلأً اضافه از هزار سال است، که در قلمرو افغانستان امروزی، دین مقدس اسلام، به عنوان دین این جامعه شناخته شده است و در تشکل های مذهبی «سنی» و «شیعه» پهلوی هم زندگی دارند. البته پیروان ادیان دیگر هم موجود بوده و حق زندگی دارند. در آن زمان «سطح زندگی» در چه کیفیت قرار داشته است. در چنین برداشت اگر "ژورنالیست" وابسته و استخدام شده از جانب مراکز "قدرت" نه باشد و فریب خورده باشد، زیاد قابل تعجب نیست، زیرا می تواند، اخبار زیاد جعلی و تا حدی هم

واقعی را خوانده باشد و اگر بخواهد، می تواند برای فریب اذهان عامه نیز از "آن" اخبار کار گیرد. در رسانه ها چنین تغییر "غیر منتظره" بعضاً، بشکل انتقاد مردم و ژورنالستان و سائر نمایندگان سازمان های مردمی "غربی" نیز از "حکومات" کشورهای "اروپائی" و "امریکا" که در بیست سال، چه می کرده اند، هم چنان طوری نشر شده است، که این همه "تلفات" و "مصارف" آنها، برای چه بوده است؟ وقتی "وزیر خارجه امریکا" در نخستین لحظات پس از "فرار اشرف غنی"، که احتمالاً "پلان شده" بوده است، بطور نمونه گفته است، که گویا در "آخرین صحبت تلفونی" او با شخص "داکتر محمد اشرف غنی احمدزی"، رئیس جمهور "نام نهاد"، برایش "اطمینان داده شده است" که از "جمهوری دفاع می کند" و "آماده جنگ" است. ازین مقام امریکائی، می پرسیم که مأموران "نظامی"، "امنیتی" و "سیاسی" شما، کور و کر بوده اند، و هم آیا این "گی پی اس"، "ستلایت" و سائر وسیله های کنترولی شما، همه از کار افتاده بوده است، که "حامد کرزی"، "عبدالله عبدالله" و "گلبدین حکمتیار" در نخستین لحظات اطلاع می یابند، اما شما نه. آنها بدون هراس می توانند با هم "بنشینند" و طوری که خود ادعا دارند، "شورای سه نفری" امنیتی تشکیل دهند و در "دوحه"، با "ملا ضعیف" و دیگران و از آن طریق هم با "خلیلزاد" رابطه برقرار شود. عجیب مغزهاست، که راه دروغ های تمرین شده آنها را هم گم کرده اند. امنیت زمینی و هوائی درین کشور در آن زمان در تسلط کی بوده است؟ اما این واقعیت را هم افشاء نمی سازند که "ایالات متحده امریکا" و متحدان "ناتوی آن"، که خود آنان را "حامی" دولت نام نهاد جمهوری "یاد می کرده اند، طوری که بعداً شنیده می شود، حتی ایالات متحده، پول معاش و یا هزینه جنگ دولت "تحت حمایت" آنها را، "سه ماه قبل؟" فرستاده است. وقتی بعداً مشاور امنیتی رئیس جمهور، به نام "محب الله محب" پس از "فرار" در "امریکا"، بار مسئولیت این رسوائی را بدوش "خلیلزاد" و از آن طریق بدوش مأموران نظامی، سیاسی و امنیتی امریکا بیان می دارد و مدعی می شود که "خلیلزاد طالب را با دست خود از محلات به کابل آورده است" و مدعی می شود که برای مسئولان دولت افغانستان که تحت اداره و حمایت امریکا بوده اند، می گفته است، که "عساکر دولت" تحت حمایت آنها، علیه "جنگی های طالب" جنگ نکنند. اگر این راست باشد، با این چنین مخفی کاری، کی می تواند دقیق واقف باشد، که چه جریان دارد. وقتی غیر ممکن بنظر می رسد، که از همه انکشافات "امریکائی ها" و "پاکستانی ها"، بشمول رهبران "طالب" می دانسته اند، که به کدام جهت و برای چه وظایف توظیف می شوند، نا ممکن است که اقلأ مقامات "آی اس آی" و افراطیون اسلامی "حامیان" حزب و شخص "گلبدین حکمتیار" را، از وقایع خبر نکرده باشند. وقتی در روزهای نزدیک به "فرار رئیس جمهور" یک "گروپ از رهبران "جهادی" به پاکستان دعوت می شوند، همین "گلبدین حکمتیار" مدعی می شود که کسانی که این دعوت را ترتیب داده بودند، تأکید می کرده اند، که او هم با آنها برود. اما حال می گوید که: "خودم خواستم در پهلوی مردم خود بمانم" معلوم نیست، برای ماندن او در پهلوی مردم، چه تعداد افراد مسلح و امنیتی، برای "امنیت" او توظیف بوده باشند، تا از طرف "مردمش" مزاحم نشود. از جانب دیگر، فضای سیاسی و جنگی و عملکرد آنها، در تمام سالها و ماه های طولانی بصورت کافی شایعات و بدگمانی ها را هم با خود داشته است، که ایالات متحده امریکا، از طریق مأموران آنها، در مناسبات با "پاکستان" و "قطر" و هم در مناسبات با "رهبران طالب"، چه پلانی را در پیش گرفته باشد. بخصوص، الهام می بخشید که چه "بازی" باید در جریان باشد. گزارش یافته است، که اصلاً فریبکاری های دستگاه های استخباراتی بوده می تواند، که خود آنها با فعالیت های پوشیده، مواضع را اشغال نموده اند. از همه بیشتر، قابل تعجب است، که در چنین انکشافات "گلبدین حکمتیار" خود را بی خبر جلوه می دهد. او مانند همیشه بر ضد "خارجی ها" سخت نفرت، مخالفت و بدگمانی، عمدتاً علیه "امریکا" پخش می کند. کسی که بنابر

معلومات مطبوعاتی، در صف تمام اجیران "جنگ نیابتی"، طولانی ترین زمان، در خدمت استخبارات خارجی و در رأس همه استخبارات پاکستان و ایالات متحده بوده است. چه کسی باور کند، کسی که درین "جنگ نیابتی" برای گروپ خود، سهمیه شیر را در جنگ علیه قوای "شوروی" دریافت داشته است، حال تمام دار و ندار او از همان مراکز قدرت و دوستان آنها بوده است، با تأکید تبلیغات ضد خارجی و ضد امریکائی را در هر محفل بزبان می آورد. جالب تر از همه اینست که این فرد، بعد از اینکه با دولت زمان "اشرف غنی" پس از امضای "توافق" دوباره "اشکار شد" و به خانه "عبدالمجید خان زابلی" با حمایت دولت وقت مسکن اختیار کرد، در حالی که همیشه از "جهاد نام" می برد یک اصطلاح دیگر را بیشتر، تکرار می کند. "احزاب اثر گذار"، "رهبران اثر گذار". آنچه که از زبان هر یک از کسانی که در فعالیت های سیاسی خود آنها را دخیل می دانند، شنیده می شود، کلمه "مردم" است. در حقیقت این "نقاب" است، که هر یک از رهبران "گروپ ها" و بشمول "اجنت ها" از آن کار می گیرند. آنچه علمای علوم اجتماعی، کتله اجتماعی را در یک کشور می بینند، در قدم اول انسان های "انفرادی" اند، که دارای وضعیت خودی جسمی و روانی می باشند و هر یک خواست و نیازمندی به دریافت ضروریات حیاتی خود می باشند. این یک امر طبیعی است، که بنابر علایق مختلف، افراد معین با هم مرتبط می شوند، و برای کسب قدرت و راه های مختلف منفعت جوئی، رهبران چنین تشکل ها، عادتاً از نام "مردم" سوء استفاده می کنند. کتله عظیم جامعه که درین ترکیب های "سازمانی" و "جهادی"، شامل نیستند، در جریان تصادمات گروپ های دخیل در جنگ برای قدرت، تلفات جانی و مالی می بینند. فریبکاران و رهبران فاسد، "مرگ" جنگی های آنها را در تبلیغات، به عنوان "قربانی" و "تلفات" خود آنان جا می زنند، در حالی که با کشته شدن "جنگی" جذب شده، تحت هر نامی که می پوشانند، ادعا می کنند که گویا تمام مردم از آنها حمایت می کرده اند. در چنین وضعیت ازبازماندگان آنها هم در تبلیغات سوء استفاده می کنند. این همه را، در صف "جهادی ها" مهر می زنند. از هزاران و ده ها هزار و حتی صدها هزار افراد غیر سازمانیافته درین جامعه، اصلاً با تفکیک یاد نمی گردد. برای آنها، هم ممکن مانند، یک دعا که شاید بر سر قبرهای دسته جمعی کرده باشند، اکتفاء کنند.

پایان

....



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید